

Ingeborg

Bachmann

**اینگه‌برگ باخمن**

*1973-1926*

برگردان **شاپور احمدي**

**سرزمین مه**

زمستان دلبندم

با جانوران جنگل سر می‌كُند.

ماده‌روباه خوب مي‌داند ناگزیر بازمی‌گردم

پيش از سحرگاه و مي‌خندد.

ابرهاي فُرودين چه مي‌لرزند! و بر

کت زمستانی‌ام مي‌افتد

لایه‌ای ‌يخ تُرد.

\*\*\*

زمستان دلبندم

درختي است در ميان درختان و مهمان مي‌كند

كلاغها بدشگون را تا بیاسایند

در شاخسار دلنشینش. او مي‌داند

همین که خورشید می‌افسرَد، باد

برمی‌آورَد جامه‌ي سخت و یخ‌آذینش را

و مرا تا خانه مي‌رانَد.

\*\*\*

زمستان دلبندم

خاموش است در میان ماهیها.

در چمبره‌ي آبهایی که موج مي‌اندازد

با تكانِ باله‌هايش،

بر كرانه مي‌ايستم و فرو مي‌نگرم

چه سان او غوص می‌رود و غوطه می‌خورَد

 تا هنگامی که تخته‌هاي يخ مرا به دور می‌كشانند.

\*\*\*

و محنت‌زده باز از خروش پرنده‌اي

كه هنگام شکار بالهایش را تنگ مي‌گيرد

بر فرازم، فرو مي‌افتم

بر دشت فراخ: او می‌کَنَد

پر ماكيان را و به سويم مي‌اندازد

ترقوه‌ای پیسه را. آن را دُور گردنم می‌گذارم

و فرودست آزارنده را درمي‌نوردم.

\*\*\*

مي‌دانم دلبندم بدعهد است،

گاهي مي‌خرامد

بر كفشهاي پاشنه‌بلندش به سوي شهر.

در میکده‌ها بوسه ‌می‌زند ژرف

با نیها بر لبان جامها،

و برای هر کسی واژه‌هايي دارد.

اما من اين زبان را نمی‌دانم.

\*\*\*

سرزمین مه را من ديده‌ام.

دل سرزمین مه را من خورده‌ام.